

بغداد در دیوان خاقانی شروانی

دکتر رامین صادقی نژاد

چکیده

خاقانی به واسطه سفرهایی که به خانه خدا داشته‌است، ناگزیر از خاک عراق عرب، بارها گذشته و در شهرهای معروف آن دیار چون: بصره، بغداد، حله، کوفه، مدائن، موصل و ... رحل اقامت افکنده‌است. با خلیفه بغداد، وزیر وی، و علمای آن دیار نشست و برخاست داشته، برای ایشان شعر سروده و در ازای آن صلّه‌ها یافته‌است. در مقابل انعام و احسان آن بزرگان، خساست‌ها، بدی‌ها، رنج‌ها، سختی‌ها، سنگ‌دلی‌ها، شگفتی‌ها و غرائبی نیز از مردمان بلاد عراق عرب، دیده و شنیده‌است. در این میان، شهر بغداد، به خاطر زیبارویانش، باغ‌های باصفایش، ساختمان‌های سفید و باشکوهش، گدایان سمجش و طراران و قلّابان زیرکش، و باقتضای دارالخلافة بودنش و مهم‌تر از همه قرار گرفتن در کنار رودخانه دجله و محلّ گردهم‌آیی زائران برای آغاز سفرمعنوی مکه از آنجا، جلوه ویژه‌ای در اشعار فارسی و عربی خاقانی یافته‌است. در این مقاله، با محور قرار دادن واژه «بغداد» در دیوان خاقانی، سعی کرده‌ایم اطلاعات با ارزش تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، دینی، جامعه‌شناختی و... را که از خلال این اشعار به دست آمده‌است؛ بررسی و ارائه کنیم.

واژگان کلیدی: بغداد، خاقانی، خلیفه، دجله، عراق.

مقدمه

مقصود از عراق در شعر خاقانی، غالباً عراق عجم است. در قدیم ایالت جبال را عراق عجم می‌نامیده‌اند، در برابر عراق عرب. شهرهای کرمانشاه، همدان، ری و اصفهان در عراق عجم بود. (رک. معدن‌کن، ۱۳۸۷: ۲۰۲). اما در مواردی می‌توان به کمک قرینه‌هایی تشخیص داد که منظور خاقانی از عراق، همان عراق عرب و با ذکر کلّ و اراده جزء مجازاً بغداد است:

نقد عراق چون کند زرّ خلاص جعفری

ورنه ترازوی فلک زرگر قلب‌کار شد

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۴۲۹)

خاقانی در دیوان خود ۴۴ بار از بغداد نام برده‌است (رک. سجّادی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۷۸). آرزوی سفر به عراق، از شوق‌های دیرین خاقانی است که سرانجام بدان نائل می‌شود، اما ملول و ناراضی ازین سفر باز می‌گردد (رک. معدن‌کن، ۱۳۸۴: ۴۰۲). اطلاعات بیشتر این اشتیاق و ملال خاقانی از عراق، در جلد اول کتاب ارزشمند «نگاهی به دنیای خاقانی» قابل مطالعه است (رک. معدن‌کن، ۱۳۶۸، ج ۱: ۴۹-۴۶). ضمناً از خلال ابیات مثنوی «تحفه العراقین» نیز می‌توان به اطلاعات با ارزشی در این زمینه، دست یافت (رک. خاقانی، ۱۳۳۲: ۱۱۲-۹۰). خاقانی، «ری» را حدواسط «عراق عرب» و «خراسان»، می‌داند:

پشتی چه راست دارد و رویی چه نازنین؟

پشت عراق و روی خراسان ری است ری

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۳۴)

بغداد در پهلوی، بکدات bakdat؛ نام ایرانی است و از دو پاره بغ به معنی خدا و داد به معنی آفرید، ساخته شده است. خدا آفرید؛ نمونه‌های دیگری ازین آمیغ (=ترکیب) را در خداداد و مهرداد می‌بینیم. نه تنها نام پایتخت عراق ایرانی است (رک. کزازی، ۱۳۸۶: ۱۲۴)، آنچنان‌که ابومنصور جوایلی در کتاب خویش «المعرب» نوشته‌است، عراق نیز واژه ایرانی است (رک. جوایلی، ۱۹۶۶: ۲۳۱). حمدالله مستوفی نیز آشکارا به این مسئله تصریح کرده‌است: «عراق عرب را دل ایران شهر خوانده‌اند» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۸). خاقانی در مطلع دوم قصیده‌ای که در توحید و موعظه سروده، مظلومیت خود در شروان را، به مظلومیت حسین بن علی (ع) در کربلا مانند کرده و از شور و شعف خود برای رفتن به عراق عرب سخن رانده‌است. او برای رفع تفتگی دل تشنه خود، شربتی از آب دجله و برای درمان درد دل زار خود دوای بغدادیان را، کارساز دیده‌است:

روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا
وی خراسان عمرک الله سخت مشتاقم ترا
دردمند زارم از بغداد سازیدم دوا
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۲)

من حسین وقت و نااهلان یزید و شمر من
ای عراق الله جارک سخت مشعوفم به تو
تشنه دل تفته‌ام از دجله آریدم شراب

شیفتگی خاقانی به بغداد علاوه بر اشعار فارسی وی، در قصیده عربی بلندی که در وصف بغداد و با ردیف بغداد، سروده است نیز، کاملاً مشهود است که در جای خود از آن، سخن خواهیم گفت. اما دجله، مُعَرَّب پارسی باستان tigrā به معنی تند و تیز، رودی که از دیاربکر ترکیه سرچشمه می‌گیرد و موصل و بغداد را مشروب می‌سازد...بغداد یا مدینه المنصور، به دستور منصور دوانیقی، دومین خلیفه عباسی ساخته شد. قبلاً ده‌کده‌ای بود. با از رونق افتادن گندی شاپور، از مراکز عمده پزشکی و بیت‌الحکمه، آنجا مرکز ترجمه آثار یونانی بود. نظامیه بغداد نیز مورد توجه بوده‌است. (رک. رادمنش، ۱۳۸۹: ۴۴)

بغداد و موضوعات با ارزشی که از خلال اشعار فارسی دیوان خاقانی قابل مطالعه است. یکی از موضوعاتی که در دیوان فارسی خاقانی، قابل ذکر است حکایات و داستان‌هایی است که مکان بروز و وقوع آن شهر بغداد و کنار رودخانه دجله است. در بیت ذیل از قصیده معروف «ترسائیه»، خاقانی به داستان «پورسقاء» که در قرن ششم در بغداد اتفاق افتاده، اشاره کرده‌است:

بَدَلِ سَازَم بَه رُتَّار وَ بَه بُرُوسِ
رِدا وَ طِیلسان چُون پُور سَقَّا
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۲۶)

پور سقاء نام مردی بوده‌است که یوسف ایوب همدانی، از خواجه‌گان درویش و پیران پارسا، در بغداد پیش گفت که وی از دین باز خواهد گشت. پورسقاء، چندی پس از آن، راه به روم برد و در آن سرزمین به آیین ترسائی گروید. (رک. کزازی، ۱۳۸۰: ۶۹)
شاعر واژه‌های صبح و روشنی، دربیتی از همان قصیده «ترسائیه»، از بازار معروف بغداد، یعنی «سوق الثلاثا»، سخن رانده‌است:

فَرَسْتَم نَسْخَه ثَالِثَ ثَلَاثَه
سُوی بَغدادِ دَر سُوقِ الثَّلَاثَا
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۲۶)

سوق الثلاثا... نام بازاری است در بغداد که روز سه شنبه در آنجا خرید و فروخت می‌شود؛ و در قدیم خانه‌های فحول علمای ترسایان در آنجا بود (غیاث اللغات؛ ۱۳۶۳). کزازی در گزارش این بیت می‌نویسد: «سوق الثلاثا نام کوی و بازاری بوده‌است در بغداد. بازار در گذشته نیرومندترین نهاد اجتماعی به شمار می‌آمده‌است. از این روی، بهترین جای‌گاه برای کن‌کاش‌ها و داد و ستدهای فرهنگی نیز می‌توانسته است بود؛ بدانسان که بازار عکاظ در حجاز برای تازیان کهن نه تنها جای داد و ستد کالا، بلکه انجمن فرهنگی و ادبی نیز بوده است و سخن‌وران چاه‌های خویش را در آن برای سخن‌سنجان و ادب‌دوستان برمی‌خوانده‌اند...» (کزازی، ۱۳۸۶: ۱۲۵)

پادشاه اقلیم سخن، در بیت ذیل از قصیده «معارضه با شیخ الشیوخ بغداد»، ضمن شرح ماجرای این معارضه با شیخ بغدادی، به محله‌های بغداد نیز اشاره کرده‌است:

پیش من لاف ز شونیزیه شو نیز مزین
دست من گیر و به حانوتیه بسپار مرا
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۳۹)

شونیزیه، نام گورستانی و کویی است در سوی غربی بغداد، پیوسته در شونیزیه (رک. برهان قاطع، ج ۱، ذیل باج). شاعر شهربندان بلا، در قصیده معروف «نزهه الارواح و نزهه الاشباح»، به این نکته که زائران برای آغاز سفر معنوی حج، در بغداد گردهم می‌آمدند و از بغداد آماده سفر مکه می‌شدند (رک. ماهیار، ۱۳۸۲: ۲۷۶)، اشاره و از دجله و

منازل راه چون: مدائن، حِلّه، فرات، کوفه (مشهد امیرالنحل)، رجب، مناره و واقصه و دیدنی‌های راه این سفر همچون قصر کسری، وِثاق پیر زن و زیارتگاه سلمان، اتاق و تنور پیرزن کوفه که طوفان حضرت نوح(ع) از آنجا آغاز شده، موقف الشمس(کرامت که از علی(ع) صادر شده‌است)، مقام شیر یزدان و فرش بهارستان که به دست اعراب پاره پاره شد و ... سخن رانده‌است:

از کجا برداشته اوّل ز بغداد طلب	در کجا در وادی تجرید امکان دیده‌اند
هم بر آن آتش ز هند و چین به بغداد آمده	ماه ذوالقعدة به روی دجله تابان دیده‌اند
ماه نو را نیمه قنديل عیسی یافته	دجله را پُر حلقه زنجیر مطران دیده‌اند
بر سر دجله گذشته تا مداین خضروار	قصر کسری و زیارتگاه سلمان دیده‌اند
طاق ایوان جهان‌گیر و وِثاق پیرزن	واز نکونامی طراز فرش ایوان دیده‌اند

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۸۹-۹۱)

ایوان مدائن(ج مدینه)، نام مجموعه هفت شهر آبادان و نزدیک به هم بوده‌است. در اواخر عهد دولت ساسانیان، مدائن مُشتمل بر هفت شهر بود. عده‌ای از مورخان عرب و ایرانی، که آثار خود را در زمان ویرانی یا زوال مدائن نوشته‌اند، تعداد این شهرها را به اختلاف ذکر کرده‌اند و به هر حال تیسفون، که مهمترین و بزرگترین شهر مدائن بود، مقرر سلطنت و پایتخت دولت ساسانی بوده‌است (رک. کریستین سن، ۱۳۶۸: ۴۱۳). در مروج الذهب در باره وِثاق پیرزن، خانه پیر زنی که بنابر مشهور، انوشیروان هنگام عمارت ایوان مدائن اقدام به تخریب آن نکرد، آمده‌است: «آنگاه انوشیروان به عراق رفت و فرستادگان و هیئت‌های ممالک دیگر با هدایا به دربار وی آمدند... فرستاده ایوان را بدید که ساختمانی نکو داشت و در صحن آن کجئی بود. گفت: این صحن می‌بایست چهارگوش می‌بود. بدو گفتند: در محل کجی، پیر زنی خانه داشت. شاه خواست خانه خود او را بخرد و به فروش تشویقش کرد؛ اما نخواست بفروشد و شاه مجبورش نکرد و کجی چنان که می‌بینی به جا ماند. رومی گفت: این کجی نیکوتر از راستی است» (مسعودی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۲۵۹).

سلمان فارسی از مشاهیر صحابه و یاران پیامبر(ص)؛ اصل وی به قولی از جی اصفهان و بقول دیگر از رامهرمز بود. گویند چندی در شام و موصل و نصیبین، سیاحت کرده و در بلاد عرب به اسارت بنی کلب افتاده بود... قبر سلمان در مداین در نزدیکی بغداد است و به نام سلمان پاک شهرت دارد و مسجدی در آن موضع ساخته شده است (رک. معدن‌کن، ۱۳۷۲: ۲۴۱).

مُبدع فحل سخن، در مطلع دوم قصیده «نزه الرواح و نزه الاشباح» به نام دو تن از خلفای بنی عباس، اشاره کرده‌است:

من به دور مُقتفی دیدم به دی مه بادیه	کاندر او زآب و گیا قحط فراوان دیده‌اند
پس به عهد مستضی امسال دیدم در تموز	کز تیمم‌گاه صد نیلوفرستان دیده‌اند

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۲)

المُقتفی لامرالله، محمدبن المستظهربن المقتدر مُکنی به ابو عبدالله (۵۳۰ دوره خلافت، ۵۵۵ هـ.ق)، سی و یکمین خلیفه عباسی، نوشته‌اند که جمال‌الدین موصلی این خلیفه را از مراتب فضل و دانش خاقانی، آگاهی داد و خلیفه، به او شغل دبیری تکلیف کرد (سجادی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۱۷). المُستضی بالله، احمد بن المُقتدی بالله مُکنی به ابوالعباس، بیست و هشتمین (۵۳۶-۵۷۵ هـ.ق) (لغت‌نامه، ۱۳۷۳). [سی و چهارمین، ۵۶۶-۵۷۵ هـ.ق. (رک. اقبال، ۱۳۸۹: ۳۸۲)].

استعلامی در شرح این دو بیت، می‌نویسد: «خاقانی دو بار به مکه رفته، یکی در زمان المُقتفی لامرالله در سال ۵۵۱ هـ.ق. که ماه ذوالجّه در زمستان واقع شده و سفر دوم پس از شانزده یا هفده سال در زمان المُستضی بالله که سفر در تابستان و در تموز بوده‌است» (استعلامی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۵۱).

خاتم سخن، در قصیده‌ای هم که در شکایت از روزگار و حکمت سروده به کفن زر سگ حیزی که در بغداد مرده اشاره کرده که می‌تواند تعریضی به خلیفه بغداد باشد:

سگ حیزی بمرد در بغداد کفنش جز به زر ندوخته‌اند

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۱۰۵)

ساحر اران، در مدح «شروانشاه جلال الدین ابولمظفر اخستان بن منوچهر»، با استفاده از اسامی شهرهای بلاد عراق عرب و رود دجله، ایهام تناسب زیبایی خلق کرده‌است:

خورده یک دریای بصره تا خط بغداد جام پس پیایی دجله‌ای در جرعه‌دان افشانده‌اند

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۱۰۵)

خطوط هفت گانه جام جم، به ترتیب عبارتند از: جور، بغداد، بصره، ازرق، ورشکر، کاسه‌گر و فرودینه (رک.معین، ۱۳۳۸: ۴۴۶). خاقانی همین ایهام تناسب را به دفعات در ابیات دیگر نیز، آفریده است (رک.خاقانی، ۱۳۶۸: ۲۵۶، ۲۶۰، ۵۸۹، ۶۰۶، ۶۱۹، ۷۹۹، ۸۷۹ و ۹۰۶).

مهتوک مسیحا دل، در مطلع سوم قصیده‌ی که در مدح «قزل ارسلان ایلدگر» گفته، به بغداد و حله یکی از منازل سفر حج، اشاره کرده‌است:

چون کف و خلقت به تازی اسب و خارا و نسیج خانه من حله و بغداد و ششتر ساختند

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۱۱۶)

مرثیه خوان زندگی، در مطلع سوم قصیده بسیار بلند «رائیه» خود، به واسطه تعظیم ممدوح، «ری» را به بغداد و رودخانه «خوار» را به کرخه، مانند کرده‌است:

تاری از رای او چو بغداد است از عزیزای به کرخ ماند خوار

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۲۰۵)

در حدود العالم درباره کرخ آمده‌است: «شهر کی معتصم بنا نهاده‌است و مأمون تمام کرده، آبادانست و...» (حدود العالم، ۱۳۴۰: ۱۵۴).

دل شکسته آفاق، در مطلع چهارم قصیده «باکوره الاسفر و مذکوره الاسحار» در ابیات چندی به مدح خلیفه «المقتفی بالله» پرداخته که فقط به ذکر چند بیت، اکتفا می‌شود:

ختم کمال گوهر عباس مقتفی از مصطفی خلیفه و چون آدم صفی
انصاف ده که آدم ثانیست مقتفی از خط کردگار فلک راست محضری
در دست روزگار فلک راست دفتری
کاعزاز یافت جوهر آدم ز جوهرش از خود خلیفه کرده خدای گروگرش
در طینت است نور یدالله مخمشرش
المقتفی خلیفتنا مهر محضرش
المقتفی ابوالخلفاء نقش دفترش

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۲۲۱)

عبرت انگیز مدائن، در مطلع دوم قصیده‌ای که در مدح «مخلص المسیح، عظیم الروم» سروده، به برکت وجود ممدوح، شروان را هم‌پای بغداد و مصر تصوّر کرده، اما نیل و دجله را حتی در اندازه‌های یک آبگیر هم ندانسته است:

شروان به همت تو چو بغداد و مصر بینم ز آن نیل و دجله پیش کفت فرغری ندارم

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۲۸۲)

بلند بین برمنش شروان، در قصیده‌ای که در ستایش خراسان گفته است از «ابوالفضل خازمی» یکی از منجمان بنامی که در بغداد، زندگی می‌کرده، و در پیش بینی قران سال ۵۸۲ه.ق به خطا رفته، یاد کرده‌است:

تا کی از خازمی و خازنی احکام خطا
کاین خطا را خط بطلان به خراسان یابم

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۲۹۷)

ابن قفطی در کتاب تاریخ الحکما، می‌نویسد: «...پس از گرد آمدن سیارات در برج میزان و اثبات خلاف قول منجمان، شاعران، زبان طعن بر او گشوده‌اند و او را به باد انتقاد گرفته‌اند» (ابن قفطی، ۱۳۴۷: ۵۷۱). سوخته قده الحکماء، در قصیده‌ای هم که در مدح اصفهان سروده بارها «بغداد» را با «اصفهان» و «مصر» و «دجله» و «کرخ» را با «نیل» و «جی» مقایسه کرده و از مشکلی که بواسطه بدگویی شاگردش «مجیرالدین بیلقانی» برایش پیش آمده، سخن گفته و به بغی و بیداد بغدادیان، شیشه‌گری بغدادیان، پلنگ مُشک بغداد و حساست بغدادیان، فُرْضه (بندرگاه) بغداد اشاره کرده‌است:

خواستم انصاف ماجرای صفاهان
چند صفت پرسی از صفای صفاهان
ریگ بن دجله سربهای صفاهان
نعل بهاء زبیدش بهای صفاهان
هست نصاب جی و نوای صفاهان
دیده نه ای داد بادهای صفاهان
دجله نم قریه سقای صفاهان
بهر گلاب طرب فزای صفاهان
نقطه‌ای از طول و عرض جای صفاهان
خطه بغداد در ازای صفاهان
و آهوی مُشک آید از فضای صفاهان
نعمت مصر آورد سخای صفاهان
وز خط مصر است به بنای صفاهان
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۳۵۵-۳۵۴)

پار من از جمع حاج بر لب دجله
مستمعی گفت ها صفاوت بغداد
منکر بغداد چون شوی که ز قدرست
خاصه بغداد خنگ خاص خلیفه‌است
آن دگری گفت کز زکات تن کرخ
گفتم بغداد بغی دارد و بی داد
کرخ کلوخ در سقای جی دان
ایمه نه بغداد جای شیشه‌گران است؟
از خط بغداد و سطح دجله فزونست
چون به سر کوه قاف نقطه فا دان
عطر کنند از پلنگ مُشک به بغداد
فاقه کنعان دهد حساست بغداد
بیضه مصر است به ز فرضه بغداد

پلنگ مُشک یا فرنجمشک، نام دارویی است. وجه تسمیه آن است که گل آن دارو، به گل‌های پُشت پلنگ و به رنگ آن می‌نماید و بوی مُشک می‌دهد و بید مُشک را هم گویند و فُرْضه، بندرها را گویند که باج از مُترددین و تجار می‌ستانند (رک. برهان قاطع، ۱۳۶۲).

حسین وقت، در قصیده معروف «ایوان مدائن»، واژه «دجله» را در ابیات متوالی التزام کرده و از دندانۀ قصر کسری و زال مداین، و رسم بُردن تسبیح از تربت سلمان، بعنوان ره‌آورد این مکان زیارتی، سخن رانده‌است که به ذکر چند بیت از این قصیده بسنده می‌شود:

ایوان مدائن را آینه عبرت دان
و ز دیده دوم دجله بر خاک مدائن ران
کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان
پس تو ز مداین بر تسبیح گل سلمان
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۳۵۸)

هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان
یک ره ز لب دجله منزل به مدائن کن
خود دجله چنان گرید صد دجله خون گویی
هرکس بر د از مگه سُبجه ز گل حمزه

غصه پرور زهرخند شروان، در مطلع دوم قصیده‌ای که در وداع از کعبه و مکه سروده، به دیدارش با خلیفه وقت «المستضی بالله» اشاره کرده و گفته‌است:

نام خاقانی طراز فخر خاقان آمده
سعد اکبر بین مرا گوی گریبان آمده
خاک درگاهش بهشت عدن عدنان آمده
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۳۷۳)

من به بغداد و همه آفاق خاقانی طلب
از نشاط آستین بسوس امیرالمومنین
مهدی آخر زمان المستضی بالله که هست

پای بند مادر، در قصیده‌ای هم که در مدح «ابوالمظفر اخستان بن منوچهر» سروده، شروان را با بغداد و مصر و دجله را با «سعدون» برابر نهاده است:

صورت بغداد و مصر از خیروان انگيخته
دجله از سعدون و نیل از گردمان انگيخته
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۳۹۷-۳۹۶)

گشته شروان شیروان لابل شرفوان از قیاس
هم خلیفه ی مصر و بغدادست و هم فیض کفش

مرثیه گوی کرم، در ترجیع زیر که در موعظه و نعت رسول اکرم (ص) سروده، با استفاده از واژه‌های کرخ و بغداد دو اضافه تلمیحی زیبای «کرخ فناء» و «بغداد بقاء» را آفریده است:

ازین کرخ فنا باید به بغداد بقا رفتن

هنوز اندر بیابان باشی آن ساعت که جانت را

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۴۴۷)

تازی پارسی خوان مصطفی (ع)، در ضمن ترجیعی که در مدح جلال‌الدین ابوالمظفر اخستان سروده، ضمن توصیف باغ‌های زیبای بغداد، به ذکر غزلی که در ایام اقامتش در آنجا، در توصیف زیبارویان بغداد و طراران بغداد، سروده نیز، اشاره کرده است:

آن دل که در بغداد بود اکنون به شروان تازه گن
بغداد ما را یاد ده سودای خوبان تازه گن
روزی به بغداد این غزل در وصف خوبان گفتمش:
از خون کنارم دجله شد تا خود چرا آن دیده‌ام
دل دل کنان در کوی او چون خود فراوان دیده‌ام
نازک‌تنش چون دجله هم کبکش خرامان دیده‌ام
بغداد را در راه خود از دیده طوفان دیده‌ام
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۴۵۴-۴۵۳)

عشق آتشی کابت ربود ار عشق نگریزد چه سود
چون جام گیری داد ده می تا خط بغداد ده
بغداد باغ است از مثل بل باغ رضوان گفتمش
تا بر کنار دجله دوش آن آفت جان دیده‌ام
بغداد جان‌ها روی او طرار دل‌ها موی او
دجله ز زلفش مُشک‌دم زلفش چو دال دجله خم
دجله ز تف‌آه خود کرده تیمم‌گاه خود

در نزهه القلوب، در مورد باغ‌های بغداد آمده است: «بغداد در اقلیم سیم است... در زمان اکاسره، بر آن زمین به طرف غربی دیهی کرخ نام بود، شاپور ذوالاکتاف ساخته؛ و به طرف شرقی دیهی، ساباط نام از توابع نهروان و کسری نوشروان، خفف الله عنه، بر صحاری آن دیه، باغی ساخته بود و باغ داد نام کرده، بغداد، اسم علم آن شد...» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۳۳).

آفریننده شعر آفتابی، در غزل ذیل به زیبایی تمام، برداشت واقع بینانه خود را در جواب کسی که از وی پرسیده به هنگام وداع از عراق (بغداد) با خود چه زادراه می‌برد؟ به تمام و کمال پاسخ داده است:

وز آتش جگر دل پُر دود می‌بریم
طاووس وار پای گل‌آلود می‌بریم
لب‌ها کبود و آبله‌فسود می‌بریم
کانده بود یا غم نابود می‌بریم
مایه زیان شده هوس سود می‌بریم
خاکین رُخی چو کاه گل اندود می‌بریم

ما از عراق جان غم‌آلود می‌بریم
در گریه وداع تذروان کبک لب
شب‌ها ز بس که سوزش تب‌ها همی‌کشیم
داریم درد فرقت یاران گمان مبر
یاری ز دست رفته غم کار می‌خوریم
خونین دلی بصبر سراندرده و ز سرشک

گل در دسر برآرد و ما در دسر چو گل
گفتی چه می‌برید ز بغداد زاد راه
دیر آوریم و زحمت خود زود می‌بریم
صد دجله خون که دیده بیالود می‌بریم
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۶۲۸)

دیوانهٔ عاقل جان، در قصیدهٔ کوچک ذیل با تلمیح به داستان طوفان نوح(ع) که از کوفه بلند شده، تصریح کرده که امکان ندارد دوباره روزی دلش را به دل فروزی بغداد ببیند:

از ریزش اشک خون کوفه شدی از طوفان
روزی ز دل فروزی بغداد نخواهی شد
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۷۶۸)

خستهٔ هر ناحفاظ، در قصیدهٔ کوچک ذیل نیز با اشاره به باج بغداد - که ظاهراً بسیار هنگفت و گران بوده - مضمون جالب زیر را خلق کرده‌است:

بس نپاید تا کمینه بنده از درگاه او
باجش از بغداد و سر بهر از صفاهان آورد
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۷۷۱)

شاعر رُخسار صبح، در شعر ذیل که در نسخهٔ سجّادی در بخش قصائد کوتاه و در نسخهٔ کزّازی در ذیل غزل‌ها (رک.خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۱۰۲۸) آمده، از شوق سفر مکه که او را به بغداد رسانده، و ازین که بغداد جای توانگران و زیبارویانی است که فقط به زور زر تطمیع می‌شوند؛ سخن گفته‌است:

خاک بغداد در آب بصرم بایستی
سفر کعبه رسانید به بغداد مرا
قدر بغداد چه داند دل فرسودهٔ من
لیک بی زر نتوان یافت به بغداد مرا
پرده‌ها دارد بغداد و در او گنج روان
چون زکاتی به من از گنج روان می‌دهند
نظری خواستم از دور نه بوس و نه کنار
بر لب دجله بسی لب بود از چشمهٔ نوش
ماه در کشتی و کشتی زبر دجله روان
من دیوانه نشینم که مه نو نگرم
مال من دزد ببرد و دل من عشق ربود
جگرم خشک شد از بس سخن تر زادن
بس کن ای همت خاقانی ازین عشق مگوی
چشمهٔ دجله میان جگرم بایستی
بارک الله همه سال این سفرم بایستی
بهر بغداد دلی تازه ترم بایستس
پُری دجله به بغداد زرم بایستی
با همه خستگی آنجا گذرم بایستی
نقب زن گنج روان در نظرم بایستی
آخر از دولت عشق این قدردم بایستی
یارب آن چشمهٔ نوش آب خورم بایستی
اشک من گوید کشتی زرم بایستی
گویم آنجا که نهد پای سرم بایستی
وقت را زین دو یکی محضرم بایستی
سخن تر چه کنم؟ زر ترم بایستی
کز دل گم شده باری خبرم بایستی
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۸۰۴)

آفرینشگر ردیف‌های بلند فعلی، در قصیدهٔ هزل کوتاهی، به هرزگی زنان بغداد و همجنس‌بازی آنان اشاره کرده - است که فقط به ذکر بیت مطلع این قطعه، بسنده می‌شود:

اهل بغداد را زنان بینی
طبقات طبق زنان بینی
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۸۰۸)

کزّازی در توضیح این بیت نوشته‌است: «طبق‌زن، زنی که از زنی دیگر کام جوید؛ سَعَتِری، مُساحق...» (کزّازی، ۱۳۸: ۸۵۱).

سخن پیرای بسیط خاک، در هجو «شهرزوری»، گدای معروف بغدادی، قطعه‌ای سروده و ضمن آن به حُمت وی اشاره کرده‌است:

ظلم خیزد چو طبیعت شد حُمت
چون پس از حُمت عوان طبع شود
دَرَج آید چو دقائق شد شصت
شهرزوری که به بغداد نشست
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۸۳۷)

همچنین است، قطعه ذیل در هجو شهرزوری:

شهرزوری گدا بود خاصه
بصفت چون خری نماید راست
کش به بغداد پرورش کردند
که به شیر سگش پیرو شدند
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۸۷۵)

سرافکنده دیو رجیم، در بیت ذیل نیز از شهر بغداد یکی از هفت خط جام جم را اراده کرده و ایهام تناسب زیر را آفریده‌است:

به یاد حضرت تو یوسفان مصر سخن
مدام جام معانی کشند تا بغداد
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۸۵۰)

بزم ساز دیرینه عروس حجاز، در قطعه دو بیتی ذیل نیز از بی وفایی، نفاق و سنگ‌دلی اهالی بغداد، یاد می‌کند:

خاقانیا به بغداد اهل وفا چه جوی؟
کز شهر قلب‌کاران این کیمیا نخیزد
گر خون شرق و غرب بریزند دجله دجله
یک قطره اشک در همه بغداد کس نریزد
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۸۵۱)

مشاطه بکر سخن، در بیت بالا، بغداد را شهر قلب‌کاران: متقلبان و دغل‌کاران، نامیده‌است. شاعر در بیت ذیل نیز، به نقد: سکه عراق عرب و زر جعفری که کنایه از زرخالص می‌باشد؛ اشاره کرده‌است:

ورنه ترازوی فلک زرگر قلب‌کار شد
نقد عراق چون کند زرّ خلاص جعفری
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۴۲۹)

خاقانی دریا مثبت، در قطعه دو بیتی ذیل هنگام بازگشت از خانه خدا بتعریض و کنایه، از بوی بغداد و آب دجله که به جای خویشان به استقبال او آمده‌اند؛ با تحسّر سخن رانده‌است:

چون به حد کوفه بازآیند حاج از بادیه
خویش جانم بوی بغداد و دم دجله است و بس
خلق یک‌فرسنگی استقبال خویشان می‌کنند
کز همه آفاق استقبال ایشان می‌کنند
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۸۶۶)

مشتاق خراسان، در مرثیه «امام ناصرالدین ابراهیم باکویی»، گنجه را به خاطر حضور سلطان در این شهر به بغداد ترجیح داده‌است:

گویند که سلطان مهین بر در گنجه است
زو گنجه کنون بین که ز بغداد فزون شد
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۸۷۲)

دل‌آزرده بغداد، در ضمن قطعه‌ی هم که در مدح «المقتفی بالله» و انتقاد از قاضی بغداد سروده، بغداد را با «گردکوه» - که محل بددینان و ملحدان بوده - مقایسه کرده‌است:

سعد نحس سپید دست سیاه
نیست بغداد گردکوه در او
این سمرقند نیست بغداد است
خادم مُقتفی نمی‌شاید
قاضی فلسفی نمی‌شاید
نقد او غدر فی نمی‌شاید
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۸۷۹)

دلزدهٔ مکارم نمایان ری، در قطعۀ ذیل به این نکته که خلیفه از او خواسته‌است تا دبیری او را بپذیرد و او از این شغل دیوانی سر باز زده، اشاره کرده‌است:

خلیفه گوید خاقانیا دبیری کن
دبیرم آری سحرآفرین گه انشاء
به پای‌گاه دبیری چه فخر آرم از آنک
که پای‌گاه ترا بر فلک گذارم سر
ولیک زحمت این شغل را ندارم سر
به دست‌گاه وزیری فرو نیارم سر
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۸۸۶)

مُعْتَكِف ابدی خاک پسر، در قطعۀ ذیل نیز بعد از مرگ المقتفی بالله، بر بدیهه در راه، پیک دارالخلافه را دیده و به مدح «مستنجد» پرداخته‌است:

چو آسمان ورق عهد مقتفی بنوشت
برآمد آیت مستنجد از صحیفهٔ حال
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۸۹۷)

مُستنجد بالله، بوالمظفر یوسف بن مُقتفی، سی و دومین خلیفهٔ عباسی (۵۵۲-۵۵۶ ه.ق)، مردی کاردان و زیرک بود و قواعد نیکو نهاد (لغت‌نامه، ۱۳۷۳ به نقل از تجارب السلف، ص ۳۱۴).

مُحرم کعبه‌ستای می، در قطعۀ ذیل که در دوران پیری و تنهایی بعد از مرگ دوستانش گفته، از جداول (جوی‌های) دجله که همانند خط‌کشی صاف به اطراف کشیده شده بودند، سخن به میان آورده‌است:

همرهان بر جدول دجله چو مسطر رانده‌اند
من چو نقطه در خط بغداد یکتا مانده‌ام
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۰۶)

تاج‌دار ممالک سخن، در قطعۀ ذیل نیز ضمن بیان حکایتی از بی‌کرمی و خساست مردم بغداد گله کرده و از محلی به نام باج‌گاه یا باج‌گیران که از رهگذریان توانگر، باج می‌ستانده‌اند، سخن گفته‌است:

دی شبان‌گه بغلط سوی لب دجله شدم
بر لب دجله ز بس نور لب نوش لبان
نازنینان عرب دیدم و رندان عجم
پیری از دور پیامد عجمی‌زاد و غریب
دهش خشک و شکفته رخس از ترم‌ژی
تشنگی بادیه بُرده به لب دجله فتاد
آب برداشتن دجله مگر زور نداشت
شربتی آب طلب کرد ز ملأحی گفت
پیر گفت ای فتی آن زر که ندارم چه دهم؟
آبی از دجله چو بینم که به پیری ندهند
بی درم لاف ز بغداد مزین خاقانی
باج‌گه دیدم و نظاره بتان حرمی
غنچه غنچه شده چون روی فلک پشت زمی
تشنه دل ز آرزو و غرقه تن از محتشمی
چشم پوشیده و نالان ز برهنه قدمی
جگرش گرم و فسرده تنش از سرد دمی
سست تن مانده و از سست تنی سخت غمی
که نوان بود ز لرزان تنی و پشت خمی
هات یا شیخ دُهیأ حرمی الرقم
گفت اخسأ قطع الله یمین العجم
من ز بغداد چه گویم صفت بی‌کرمی
گر چه امروز بمیزان سخن یک درمی
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۲۸-۹۲۷)

بدل بی‌بدیل سنائی، در قطعۀ ذیل نیز به باغ‌ها و ساختمان‌های سفید بغداد اشاره کرده‌است:

ای باغ داد بیضهٔ بغداد مرحبا
دوران‌گه سپهر و سفرگاه انجمی
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۲۹)

خاقانی و قصیدهٔ بلند عربی او در وصف بغداد

شاعران و نویسندگان منطقهٔ آذربایجان نیز از به سهم خویش، در تکوین هویت اسلامی ایرانیان، نقش ارزنده‌ای داشته و در هر سه زبان عربی، فارسی و ترکی، آثارگران‌بهایی را از خود به یادگار گذاشته‌اند. آثار و اشعار عربی که

شاعران آذربایجان سروده‌اند، از جایگاه ویژه‌ای در زبان و ادبیات عرب، برخوردارند که از سروده‌های فخیم شاعران عرب، قابل تمییز و تشخیص نیستند. یکی از ویژگی‌های شاعران آذربایجانی، حفظ و ترویج روح و اصالت ایرانی در اشعاری است که به زبان عربی سروده‌اند. اصفهانی در الاغانی، می‌نویسد: «بسیاری از کسانی که به دین اسلام گرویدند، زبان عربی را فراگرفتند، از مشهورترین ایشان می‌توان زیاد اعجم و خانواده اسماعیل بن یسار نسائی را نام برد که به اصالت عجم، تعصب می‌ورزیدند بر عرب فخر می‌فروختند و همچین ابوالعباس اعمی و موسی شهوات که اصلیت هر دوی اینها از آذربایجان بود. این افراد اشعارشان را در قالب زبان عربی می‌سرودند و لیکن معانی، خیال و روح زبان فارسی را در لابه لای اشعار خود، ترویج می‌دادند» (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۴: ۴۰۰). از ویژگی‌های شعر عربی در میان شعرای عربی سرای آذربایجانی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱. افتخار به اصل و نسب ایرانی؛ ۲. برتری عجم بر عرب؛ ۳. مدح و رثای اهل بیت (ع)؛ ۴. ملمع‌هایی به سه زبان ترکی، فارسی و عربی در زمینه مسائل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی؛ ۵. مدح و هجای پادشاهان و وزیران و وصف طبیعت. (رضایی حمزه کندی، ۱۳۸۹: ۳۵). بدون تردید یکی از محکم‌ترین و زیباترین اشعاری که به زبان عربی سروده شده، قصیده بلند (۶۸ بیتی) مدحیه مُردَف به نام بغداد از خاقانی شروانی با مطلع ذیل است:

أَمِشْرَبُ الْخَضِرِ مَاءُ بَغْدَادٍ وَ نَارُ مُوسَى لِقَاءُ بَغْدَادٍ
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۵۰)

با توجه به بلندی این قصیده، فقط به برخی از اطلاعات با ارزشی که با اشعار فارسی خاقانی همخوانی دارد، بسنده می‌شود. در بیت ذیل، دجله به کوثر، کرخ به بهشت و هوای بغداد به طوبی (بهشت) مانند شده است:

كُوْثُرُنَا دِجْلَةٌ وَ كَجَنَّاتِنَا الْكُرْخُ وَ طُوبَى هَوَاءُ بَغْدَادٍ
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۵۰)

داننده منطق مرغان، در ابیات متعددی، بغداد را بر مصر و دجله را بر نیل، ترجیح داده که به ذکر بیتی اکتفاء می‌شود:

تَأَلَّلَهُ لِلنَّيْلِ صَفْوُ دِجْلَةَ لَا وَ لَا لِمِصْرَ صَفَاءُ بَغْدَادٍ
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۵۰)

خلاق بکر معانی، در بیت ذیل، برخلاف اشعار فارسی خود، از سخاوت بغدادیان، در مقابل خساست سخن گفته است:

أَبْتَعَى مِنْ لُثَامِ مِصْرَ سَنَا وَ أَنْجُمِي أَسْخِيَاءُ بَغْدَادٍ
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۵۰)

حسان العجم، در بیت ذیل بر حال کسانی که از بی وفایی بغدادیان دم می‌زنند تاخته است که این تعریض متوجه خود وی نیز می‌باشد:

أَفْ لِمَنْ قَالَ: لَا وَفَاءَ لَهَا فَمَدَّ ضَيْعِي وَفَاءُ بَغْدَادٍ
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۵۰)

در بیت ذیل نیز، پادشاه اقلیم سخن، همانند اشعار فارسی خود، از ساختمان‌های سفید و باغ‌های زیبای بغداد، سخن گفته است:

سَأَلْتَنِي عَنْ بِنَاءِ بَيْضَتَيْهَا فَاسْمَعِ نَفْسِي فِدَاءُ بَغْدَادٍ
فَلَقَبْتُ رَوْضَهَا لِمَرْتَعُهَا بَغْدَادَ هَذَا أَبْتَدَاءُ بَغْدَادٍ
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۵۰)

بطليموس ثانی، در بیت ذیل نیز به ادویه بغداد در مقابل ادویه مشهور هند اشاره کرده است:

أَدْوِيَّةُ الْهِنْدِ جُلُّ أَدْوِيَّةِ وَ خَيْرُهَا هِنْدِيَاءُ بَغْدَادٍ
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۵۰)

فیلاقوس والا، در دو بیت ذیل نیز از زیبارویان آهوجشم بغدادی که با تیر نگاهشان قلب خاقانی را لرزاندند، سخن گفته است:

تعیدُ لیثَ الرجالِ خاتلهُ
بِعینِ ظَبیِ نساءِ بغداد
ترمی برشقی اللأظِرِ واعجبا
أرامیاتُ ظِبَاءِ بغداد
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۵۰)

موی شکاف سخن، در بیت ذیل نیز همانند ابیات فارسی خود، شیفای درد خود را در رسیدن به بغداد دانسته است:

کَم أَلَمَ لِي أَرَا حَةَ أَمَلٍ
لَمَّا أَتَاهُ شِفَاءُ بغداد
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۵۰)

در بیت ذیل نیز چون اشعار فارسی خود بغداد را جای توان‌گران توصیف کرده و به تنگنا افتادن در شهری چون بغداد را سخن یافه‌گویان قلمداد کرده است:

سَيَقْتَدِي حَيْصَ بَيْصِ بِي مُعْمَا
بِحَيْصِ بَيْصِ إِقْتِدَاءِ بغداد
مَا حَبْضٌ بِالْفَتَى وَمَا نَبْضٌ
بَلْ كَلِمَاتٌ هَرَاءُ بغداد
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۵۰)

زله‌خوار خوان صبح‌گاه، همانند اشعار فارسی خود که هنگام قرائت اشعار خود در عراق، صله و انعام گرفته، در بیت ذیل نیز به همین موضوع اشاره کرده است:

خَطَبْتُ فِيهَا كَفُّسٌ سَاعِدِهِ
فَسَاعَدَتْنِي ذُكَاءُ بغداد
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۵۰)

افضل شرق و غرب، در ابیات ذیل نیز از خلیفه بغداد المستضی من الله، سخن رانده است:

خَلِيفَةُ اللَّهِ وَالنَّبِيُّ مَعَا
بِمَنْصَبِيهِ اَزْدِهَاءُ بغداد
وَالْمُسْتَضِيُّ فِي السَّوَادِ بَدْرٌ دُجِي
وَمِنْ أَمْشَاءِ ضِيَاءِ بغداد
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۵۰)

نتیجه‌گیری:

عراق عرب و به ویژه بغداد در شعر خاقانی، بعنوان یک موضوع تکرار شونده (موتیف)، از بسآمد و دامنه گسترده ای برخوردار است. از خلال ابیات فارسی و عربی دیوان خاقانی - بدون در نظر گرفتن تحفه العراقین و منشآت خاقانی - می‌توان دورنمای نسبتاً کاملی از شهر بغداد در زمان‌هایی که خاقانی برای زیارت خانه خدا از آنجا گذر کرده، ترسیم کرد. این اطلاعات با ارزش، می‌توانند از جنبه‌های مختلفی در گشودن ابهام‌های تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، معماری و شهرسازی و... و آشنایی با خلیفات، آداب، رسوم، سنت‌ها و رفتار مردم بغداد و در یک جمله، جامعه‌شناسی مردمان بغداد، در سال‌های ۵۷۰ تا ۵۷۶ ه.ق. به کار آید. بطور خلاصه، بغداد، در دیوان خاقانی، شهری با صفا، زیبا، آبادان، خوش آب و هوا و دارای ساختمان‌های سفید و باشکوه، باغ‌های بسیار باصفا و زیبارویان دلرباست، زیبارویانی که جز با زر تطمیع نمی‌شوند، هرزه‌اند و همجنس‌باز. بغداد شهر توانگران است، بازار «سوق الثلاثا»ی بغداد، در زمان خاقانی از بازارهای پُر رونق و معتبر بوده است و ازین روی باج بغداد، زبان زد عام و خاص. فقیر بودن در شهر بواسطه رونق اقتصادی بالایش، معنی ندارد، اما بی زر نیز، نمی‌توان در بغداد، روزگار خوشی داشت. در مقابل ضرب مسکوک جعفری در بغداد، که از خالص‌ترین مسکوکات عصر است، قلب‌کاران بغدادی نیز برای مغشوش ساختن این مسکوک و رواج کار خود، ترفندها دارند. اسخیای بغداد، کم نیستند اما خست بغدادیان در کنار، دزدان و گدایان مشهور بغداد، بسیار چشمگیرتر از سخاوت بغدادیان است. سنگ‌دلی و بیرحمی بغدادیان، گاه دل خاقانی را به درد آورده است. دجله، شاخصه مهمی در شهر بغداد است. فُرْضَةُ (بندر) بغداد و باجگاهش برای تاجران و مسافران بغداد، اهمیت بسزایی دارد. دجله، در طول تاریخ، حکایات، افسانه‌ها و ماجراهای شنیدنی بسیاری

را در این شهر رقم زده است که خاقانی به بعضی از آنها، همچون داستان پورسقاء، اشاره کرده است. خاقانی از جداولی (نهرها) که برای آبیاری باغها و اطفاء حریق، از دجله به بغداد کشیده شده نیز، گزارش داده است. کم نیستند دانشمندان و منجمانی چون ابوالفضل خازمی و محمد بغدادی (صاحب الترسل) که در این شهر بالیده و آثارگران- بهایی از خود به یادگار گذاشته اند. فرنجمشک و هندباء بغداد از ادویه هند، چیزی کم نمی آورند. اشاره خاقانی به محله ها و جاهای دیدنی بغداد همانند گورستان شونیزیه، سلمان پاک و ... نقش بغداد در ماه ذی القعدة و گرد هم آیی زائران خانه خدا و ذکر مراحل و منازل این سفر روحانی از دیگر اطلاعات باارزشی است که از خلال ابیات دیوان خاقانی می توان بدانها دست یافت. در یک جمله: بغداد شهر آرزوهای دلکش خاقانی است. شهری که خاقانی در نهایت دلزده و آزرده خاطر، با دجله دجله اشک خونین از آن جدا می شود.

فهرست منابع:

- ۱- ابن قفطی، جمال الدین، ۱۳۴۷، *تاریخ الحکماء*، به اهتمام بهین دارایی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۲- استعلامی، محمد، ۱۳۸۷، *تقد و شرح قصائد خاقانی*، ج ۱، تهران: زوار.
- ۳- اصفهانی، ابوالفرج، ۴۱۸ق، *الاغانی*، ج ۴، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
- ۴- اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۸۹، *تاریخ کامل ایران*، تهران: نگاه.
- ۵- جوالیقی، ابو منصور، ۱۹۶۶م، *المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم*، به تحقیق احمد محمد شاکر، طهران.
- ۶- خاقانی شروانی، افضل الدین، ۱۳۳۲، *تحفه العراقین، با تعلیقات یحیی قریب*، تهران: چاپخانه سپهر.
- ۷- -----، ۱۳۶۸، *دیوان خاقانی شروانی*، به تصحیح سید ضیاءالدین سجادی، تهران: زوار.
- ۸- -----، ۱۳۷۵، *دیوان خاقانی*، ج ۲، ویراسته میر جلال الدین کزازی، تهران: نشر مرکز.
- ۹- خلف تبریزی، محمد حسین، ۱۳۶۲، *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین، تهران: امیر کبیر.
- ۱۰- سجادی، ضیاء الدین، ۱۳۷۴، *فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی شروانی*، ج ۲، تهران: زوار.
- ۱۱- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۳، *لغت نامه*، تهران: اطلاعات.
- ۱۲- رادمنش، عطاء محمد، ۱۳۸۹، *گزیده اشعار خاقانی*، نجف آباد: دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد.
- ۱۳- رامپوری، غیاث الدین، ۱۳۶۳، *غیاث اللغات*، به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر.
- ۱۴- رضایی حمزه کندی، علیرضا و وحید رضایی حمزه کندی، *آفتاب نهان خاقانی*، ارومیه: بو تا نشر.
- ۱۵- صفا، ذبیح الله، ۱۳۶۸، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۱، تهران: فردوس.
- ۱۶- کریستین سن، آرتور، ۱۳۶۸، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- ۱۷- کزازی، میر جلال الدین، ۱۳۸۰، *گزارش دشواری های دیوان خاقانی*، تهران: نشر مرکز.
- ۱۸- -----، ۱۳۸۶، *سوزن عیسی (گزارش جامه ترسایی خاقانی)*، تبریز: آیدین.
- ۱۹- ماهیار، عباس، ۱۳۸۲، *شرح مشکلات خاقانی*، دفتر یکم، ثری تا ثریا، تهران: جام گل.
- ۲۰- مستوفی، حمدالله، ۱۳۶۲، *نزه القلوب*، به اهتمام گای لسترنج، تهران: کتاب.
- ۲۱- مسعودی، علی بن حسین، ۱۳۶۵، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۲- معدن کن، معصومه، ۱۳۶۸، *نگاهی به دنیای خاقانی*، ج ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۲۳- -----، ۱۳۷۲، *بزم دیرینه عروس (شرح پانزده قصیده از دیوان خاقانی)*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۲۴- -----، ۱۳۸۴، *بساط قلندر (برگزیده و شرح غزل های خاقانی)*، تبریز: آیدین.
- ۲۵- -----، ۱۳۸۷، *جام عروس خاوری (شرح شش قصده از دیوان خاقانی)*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۲۶- معین، محمد، ۱۳۳۸، *مزدیسنا و ادب پارسی*، تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۷- ؟، ۱۳۴۰، *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری.